



تاملی درباره پروژه یوگوسلاویزه کردن ایران

واکاوی محدودیت‌های «فروپاشی ترکیبی»
به عنوان کلان طرح غرب در برابر یک ملت تاریخی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاملی درباره پروژه یوگوسلاویزه کردن ایران

واکاوی محدودیت‌های «فروپاشی ترکیبی»
به عنوان کلان طرح غرب در برابر یک ملت تاریخی

گزارش

عنوان گزارش: تاملی درباره پروژه یوگوسلاویزه کردن ایران

تاریخ گزارش: شهریور ۱۴۰۴

مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

آدرس: تهران، خیابان جمالزاده، بالاتراز بلوار کشاورز، کوچه شیرزاد، پلاک ۱۲



با وقوع جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونی و آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در تابستان ۱۴۰۴، پروژه براندازی مستقیم با استفاده از حمله نظامی و قدرت سخت به سرانجام نرسید. آیا این بدان معنا است که کار تمام شده و دشمن دست از سر ایران بر خواهد داشت؟ تجربه تاریخی رفتار غرب با دشمنان خود این را تایید نمی‌کند. در تاریخ نه چندان دور بمباران های اولیه آمریکا و ناتو علیه کشور یوگوسلاوی پایان ماجرا نبود. بلکه پس از جنگ اول این کشور در دالانی از حوادث قرار گرفت و در نهایت در مدت کوتاهی فروپاشید. دالانی از حوادث که توسط آمریکا و متحدان او انجام گرفت و در نهایت یوگوسلاوی را از پا انداخت و امروز دیگر جز نام چیزی از این کشور باقی نمانده است. کشوری که در جام جهانی ۱۹۹۸ توانست تیم رویایی ایران را یک بر صفر شکست بدهد امروز جزو تاریخ و خاطرات سایه روشن مردمان جهان شده است.

با لحاظ این مهم که به گواه تاریخ آمریکا و نیروی نیابتی او در منطقه یعنی رژیم صهیونی دست از سر ایران بر نخواهند داشت باید دانست که ناکامی در جنگ ۱۲ روزه، در واقع نقطه عطفی در راهبرد آمریکا و متحدان غربی خواهد بود. چراکه از این پس، آنان دریافتند که هزینه‌های اقدام مستقیم نظامی علیه ایران نه تنها بسیار سنگین است بلکه هیچ تضمینی برای تحقق اهداف نهایی ندارد. به همین دلیل، راهبردهایی که قبل جنگ پی می‌گرفت را به همراه ابزارهای خشونت آمیز ترکیب خواهد کرد و با سرعت بیشتری پیش خواهد آمد، دلیل؛ تجربه یوگوسلاوی.

در آینده پیش رو به شکل فزاینده‌ای فشار اقتصادی، عملیات روانی، جنگ رسانه‌ای، تحریکات اجتماعی و قومی و ایجاد فرسایش درونی در دستور کار دشمن قرار خواهد گرفت و اگر قدری در موفقیت این موارد امیدوار شود توسعه جنگ نظامی هم به آنها اضافه خواهد شد.

این نحوه عمل به وضوح یادآور تجربه‌ای است که آمریکا و ناتو در دهه ۱۳۷۰ شمسی علیه جمهوری فدرال یوگوسلاوی به کار گرفتند. فروپاشی آن کشور نه یک واقعه ناگهانی، بلکه محصول یک روند طراحی شده، چندلایه و طولانی بود که از فشار اقتصادی آغاز شد، با بمباران‌های ناتو ادامه یافت و در نهایت به تجزیه کامل منجر شد. با لحاظ این نحوه عمل غربی می‌توان از «**پروژه یوگوسلاویزه کردن ایران**» سخن گفت؛ پروژه‌ای که هدفش فرسایش و از بین بردن انسجام ملی، اقتصادی و سیاسی ایران است.

در این گزارش راهبردی، ابتدا به بازخوانی تاریخی فروپاشی یوگوسلاوی با تأکید بر نقش آمریکا و ناتو پرداخته می‌شود. سپس شباهت‌های این روند با اقدامات کنونی غرب علیه ایران بررسی می‌گردد. در ادامه دلایل این مهم که چرا ایران یوگوسلاوی نیست برشمرده خواهد شد. در پایان نیز، با نگاهی آینده‌پژوهانه، مسیر احتمالی اقدامات آمریکا و غرب علیه ایران ترسیم خواهد شد و در نهایت گزاره‌هایی برای مقابله با این پروژه دشمن ارائه خواهد شد.

بخش اول: بازخوانی تاریخی فروپاشی یوگوسلاوی

یوگوسلاوی کشوری بود که پس از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ میلادی برابر با ۱۲۹۷ شمسی با نام «پادشاهی صرب‌ها، کروات‌ها و اسلوونی‌ها» تأسیس شد. این کشور محصول معادلات ژئوپلیتیکی اروپا پس از فروپاشی امپراتوری‌های اتریش، مجارستان و عثمانی بود. از همان ابتدا، ترکیب متنوع قومی و مذهبی در این کشور یک چالش جدی محسوب می‌شد. صرب‌های ارتدوکس، کروات‌های کاتولیک، بوسنیایی‌های مسلمان، اسلوونیایی‌ها، مقدونی‌ها و آلبانیایی‌های کوزوو، هر کدام هویت جداگانه و گرایش‌های سیاسی متفاوت داشتند. اگرچه در ظاهر یک پادشاهی متمرکز تشکیل شده بود، اما در عمل، رقابت‌های قومی و تضادهای مذهبی در زیر پوست جامعه باقی مانده بود.

پس از جنگ جهانی دوم و پیروزی جنبش پارتیزانی به رهبری یوسپ بروز تیتو، این کشور در سال ۱۹۴۵ میلادی برابر با ۱۳۲۴ شمسی به «جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگوسلاوی» تبدیل شد. تیتو توانست با کاریزمای شخصی، اقتدارگرایی سیاسی و توازن بخشی میان قومیت‌ها، تا حدی انسجام داخلی ایجاد کند. او با اتخاذ سیاست «عدم تعهد» در دوران جنگ سرد، موقعیت خاصی برای یوگوسلاوی فراهم ساخت. نه به اردوگاه شرق به رهبری شوروی وابسته بود و نه به بلوک غرب. این استقلال نسبی موجب شد کمک‌های اقتصادی غرب و وام‌های بین‌المللی نیز روانه بلگراد شود. با این حال، شکاف‌های تاریخی میان اقوام حل نشد و صرفاً با اقتدار تیتو مهار گردید.

با مرگ تیتو در سال ۱۹۸۰ برابر با ۱۳۵۹ شمسی، این توازن شکننده فرو ریخت. از یک سو، اقتصاد یوگوسلاوی که متکی بر وام‌های خارجی و صنایع سنگین دولتی بود، با بحران بدهی مواجه شد. نرخ بیکاری افزایش یافت و تورم شدید، سطح زندگی مردم را کاهش داد. از سوی دیگر، رهبران قومی فرصت یافتند تا مطالبات ملی‌گرایانه خود را مطرح کنند. در این میان، صرب‌ها به عنوان بزرگ‌ترین قوم و دارای موقعیت برتر در ساختار سیاسی، تلاش کردند بر دیگر اقوام سلطه بیشتری اعمال کنند. اسلوبودان میلوشویچ، رهبر صرب‌ها، با شعار «حفظ وحدت» در واقع ملی‌گرایی صربی را تقویت کرد و همین امر به تشدید تنش‌ها منجر شد.

در اوایل دهه ۱۹۹۰ برابر با ۱۳۷۰ شمسی، جنگ‌های داخلی در کرواسی و بوسنی شعله‌ور شد. کروات‌ها و بوسنیایی‌ها خواستار استقلال بودند، در حالی که صرب‌ها با تشکیل شبه‌نظامیان مسلح، مقاومت کردند. کشتارهای گسترده و پاکسازی‌های قومی در این جنگ‌ها، چهره‌ای خونین از یوگوسلاوی به جهان نشان داد. رسانه‌های بین‌المللی تصاویر تکان‌دهنده‌ای از اردوگاه‌های اسرا و کشتار غیرنظامیان منتشر کردند. این رخدادها اما همه‌اش محصول مناسبات داخلی یوگوسلاوی نبود. بلکه اینکه قدرتهای اروپایی در قبال وجود جنگ در سرزمین اروپا سکوت کرده بودند نشان می‌داد ماجرا پیچیده‌تر از این است. این تحلیل‌های ساده‌سازانه است. همه ماجرا پروژه غرب بود تا یوگوسلاوی

سوسیالیستی را به بلوک غرب اضافه کند و از اردوگاه بی طرفی فعال خارج نماید. در این ماجرا طراحی غرب و آمریکا برای فردای فرو ریختن قدرت در یوگوسلاوی تجزیه این کشور قدرتمند به کشورهای میکروسکوپی بود تا مدیریت آن در کلان پروژه بلوک غرب برای اروپا راحت و بدون دردسر باشد.

✦ نقش آمریکا و ناتو در فروپاشی یوگوسلاوی

اگرچه تضادهای قومی و بحران اقتصادی زمینه ساز فروپاشی یوگوسلاوی بود، اما نقطه کانونی فروپاشی را باید در اقدامات هدفمند آمریکا و ناتو جست و جو کرد. این مداخله ها به تدریج و در قالب مجموعه ای از ابزارهای سخت و نرم اجرا شد:

★ الف. تحریم ها و فشار اقتصادی

از سال ۱۹۹۲ میلادی برابر با ۱۳۷۱ خورشیدی، شورای امنیت سازمان ملل تحت فشار آمریکا و متحدان غربی، تحریم های فراگیری علیه جمهوری فدرال یوگوسلاوی وضع کرد. این تحریم ها شامل ممنوعیت صادرات نفت، توقف تجارت خارجی، مسدود شدن دارایی های خارجی و قطع روابط بانکی بود. در نتیجه، تولید صنعتی به شدت کاهش یافت، بیکاری به بیش از ۳۰ درصد رسید و دینار یوگوسلاوی سقوط آزاد کرد. تورم در سال ۱۹۹۳ میلادی برابر ۱۳۷۲ خورشیدی به بالاترین میزان در تاریخ یوگوسلاوی رسید و عملاً ارزش پول ملی از بین رفت. مردم برای خرید کالاهای اساسی ناچار بودند با چرخ دستی پرازا اسکناس به بازار بروند. این وضعیت به فرسایش مشروعیت حکومت مرکزی و افزایش نارضایتی اجتماعی انجامید.

★ ب. بمباران های ناتو

نقطه اوج دخالت نظامی غرب، عملیات بمباران ناتو علیه صربستان در بهار ۱۹۹۹ میلادی برابر با ۱۳۷۸ خورشیدی بود. پس از شکست مذاکرات رامبویییه در فرانسه، ناتو به بهانه دفاع از آلبانیایی های کوزوو، حملات هوایی را آغاز کرد. در طول ۷۸ روز، بیش از ۳۸ هزار سورتی پرواز جنگی انجام شد. پل های رود دانوب، پالایشگاه نفت پانچفو، شبکه برق بلگراد،

ساختمان تلویزیون دولتی و حتی سفارت چین در بلغراد هدف قرار گرفتند. اگرچه ادعا می‌شد اهداف نظامی بمباران می‌شوند، اما بخش بزرگی از زیرساخت‌های غیرنظامی نابود شد. این حملات چند هزار کشته برجای گذاشت و اقتصاد کشور را سال‌ها به عقب برد. به نام جنگ با دولت، جنگ علیه کشور و مردم رخ داد.

★ پ. جنگ رسانه‌ای و روایت‌سازی

رسانه‌های غربی از همان آغاز بحران، روایتی یک‌سویه ارائه دادند. جنگ علیه صرب‌ها و دولت میلوشویچ عنوان می‌شد اما عملاً غرب قدرت بزرگ یوگوسلاوی را از میان برداشت. تصاویر قربانیان جنگ داخلی به‌طور گسترده پخش شد و واژه‌هایی چون «هولوکاست بالکان» وارد ادبیات رسانه‌ای گردید. این روایت‌سازی، افکار عمومی غرب را برای پذیرش بمباران‌های ناتو آماده کرد و مداخله نظامی را «انسان‌دوستانه» جلوه داد. اما هدف متوقف کردن نسل‌کشی نبود چراکه این جنگ داخلی خود بخشی از پروژه غرب بود البته زمینه‌های اجتماعی آن در جامعه یوگوسلاوی را نیز نباید نادیده گرفت. با هدف توقف نسل‌کشی، ژئوپلیتیک جنوب شرق اروپا تغییر بنیادی پیدا کرد و اندک مقاومت در برابر بلوک غرب شکسته شد.

★ ت. ابزار حقوق بشری و دادگاه لاهه

یکی از ابزارهای فشار سیاسی، راه اندازی دادگاه حقوق بشری بود. دادگاه لاهه در سال ۱۹۹۳ میلادی برابر با ۱۳۷۲ خورشیدی رهبران صرب را به جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت متهم کرد. اگرچه که این فرمانده‌ها در نسل‌کشی در کشور ایفای نقش داشتند اما ماجرا از این قرار بود که فشار حقوق بشری هدف ژئواستراتژیک غرب در بالکان را تمهید می‌کرد.

★ ث. مذاکره بخشی از ابزار غرب برای تمهید اهداف ژئوپلیتیکی

مذاکرات صلح دیتون در سال ۱۹۹۵ میلادی برابر با ۱۳۷۴ خورشیدی با میانجیگری آمریکا و اروپا به آتش‌بس در بوسنی انجامید. اما این توافق

عملاً ساختار فدرالی شکننده‌ای ایجاد کرد که زمینه تجزیه نهایی را فراهم ساخت. غربی که همواره در توافقات برآمده از مذاکرات تله گذاری می‌کند تا اهداف پنهانشان را تمهید کند. پس از بمباران‌های ۱۹۹۹ نیز، با توافق «کومانوفو» صربستان را مجبور کرد نیروهای خود را از کوزوو خارج کند و حضور نیروهای ناتو را در خاکش بپذیرد. این معاهدات بیشتر شبیه دیکته‌های سیاسی بود تا توافق برابر.

★ ج. فروپاشی نهایی

در پی این فشارهای ترکیبی، یوگوسلاوی به‌طور کامل فروپاشید. اسلوونی و کرواسی در اوایل دهه ۱۹۹۰ استقلال یافتند. بوسنی و هرزگوین پس از جنگ خونین ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ اعلام موجودیت کرد. مقدونیه شمالی نیز راه جدایی در پیش گرفت. در سال ۲۰۰۶، مونته‌نگرو با برگزاری همه‌پرسی جدا شد و در سال ۲۰۰۸، کوزوو با حمایت غرب استقلال خود را اعلام کرد. آنچه باقی ماند، تنها جمهوری صربستان بود؛ کشوری که از یک فدراسیون قدرتمند به یک دولت کوچک و محصور در خشکی تبدیل شد. همین پروژه برای ایران نیز در دستور کار قرار دارد. غرب می‌خواهد از ایران فقط یک فلات مرکز ایران محصور در خشکی باقی بماند.

بنابر آنچه گفت شد، تجربه یوگوسلاوی نشان می‌دهد که فروپاشی کشورهای که غرب در آنها اهداف ژئوپلیتیکی دنبال می‌کند و به وجود و قدرت آنها اعتماد ندارد صرفاً محصول تضادهای داخلی نیست، بلکه با طراحی بیرونی و استفاده ترکیبی از ابزارهای اقتصادی، نظامی، رسانه‌ای و حقوقی رخ می‌دهد. «پروژه یوگوسلاوی» نمونه‌ای روشن از شیوه‌های آمریکا و ناتو در مهندسی فروپاشی است. ابتدا تحریم و فشار اقتصادی، سپس روایت‌سازی رسانه‌ای و مشروعیت‌زدایی، بعد بمباران نظامی و در نهایت دیپلماسی تحمیلی و تجزیه. این روند الگویی است که بعدها در اتاق‌های فکر غربی به عنوان «مدل مداخله ترکیبی» مورد مطالعه قرار گرفت و اکنون در ادبیات سیاسی از آن باید با عنوان «پروژه یوگوسلاویزه کردن کشورها» یاد کرد.

بخش دوم: شباهت اقدامات غرب علیه ایران با تجربه یوگوسلاوی

بررسی نحوه مواجهه آمریکا و غرب با ایران نشان می‌دهد این کشورها ایران را به عنوان یک مانع ژئوپلیتیکی برای اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... خود می‌بینند و لذا در مواجهه خود با ایران اهداف ژئوپلیتیکی را مدنظر دارند و پی گرفتن ماجرای هسته‌ای را هم در همین چارچوب باید تحلیل کرد. از این منظر شباهت میان درک ایران و یوگوسلاوی به عنوان موانع ژئوپلیتیکی برای اهداف غرب از سوی آمریکایی‌ها و کشورهای غربی وجود دارد در سال‌های اخیر برنامه آمریکا علیه ایران را بر اساس همین درک باید تحلیل کرد. طرح خاورمیانه بزرگ از سوی وزیر خارجه وقت در دولت بوش پسر هم تصریح بر همین مدعا است که غربیان در غرب آسیا و ایران اهداف ژئوپلیتیکی و تغییر جغرافیای سیاسی را دنبال می‌کنند. نظیر همان چیزی که پیشتر در یوگوسلاوی دنبال کردند؛ به این معنا از اقدامات غرب علیه ایران می‌توان با عنوان «پروژه یوگوسلاویزه کردن ایران» نام برد.

★ الف. تحریم‌های اقتصادی فلج‌کننده

همان‌گونه که یوگوسلاوی در دهه ۱۳۷۰ تحت تحریم همه‌جانبه قرار گرفت، ایران نیز از سال ۱۳۹۰ تاکنون با گسترده‌ترین تحریم‌های مالی، بانکی و نفتی مواجه است. هدف این فشارها ایجاد تورم، بیکاری و نارضایتی اجتماعی است.

★ ب. جنگ رسانه‌ای و عملیات شناختی

رسانه‌های غربی و شبکه‌های اجتماعی وابسته به آنان، تصویر ایران را به گونه‌ای بازنمایی می‌کنند که حاکمیت مقصر اصلی مشکلات معرفی شود و گروه‌های مخالف در داخل و خارج، نقش «مبارزان آزادی» بگیرند. مشابه همان الگویی که در بوسنی و کوزوو دیده شد. رسانه‌های غربی اقدامات مداخله جویانه دولت‌های خود را انسان دوستانه جلوه میدادند اما در نهایت آنچه اتفاق افتاد تجزیه یوگوسلاوی به جمهوری‌های کوچک قابل کنترل بود. جمهوری‌هایی که نه توان پیشرفتن در مسیر توسعه داشتند و نه توان مقابله با قدرتهای غربی.

★ پ. تحریک قومیت‌ها و هویت‌های محلی

در یوگوسلاوی، صرب‌ها، کروات‌ها و آلبانیایی‌ها بازیگران اصلی جنگ داخلی بودند. در ایران نیز غرب می‌کوشد جریان‌های قوم‌گرا در کردستان، سیستان و بلوچستان و خوزستان و آذربایجان را تقویت کند. گروه‌های تجزیه طلب مسلح کرد از مهمترین نیروهای مورد حمایت غرب هستند که این روزها بسیار در قاجاق سلاح و جنگجو به ایران فعالیت می‌کنند.

★ ت. فشار حقوق بشری و سیاسی

استفاده ابزاری از شورای حقوق بشر سازمان ملل و گزارش‌های ضدایرانی، مشابه همان مکانیزمی است که علیه دولت یوگوسلاوی مورد استفاده قرار گرفت که هدف آن، بی‌اعتبار کردن حکومت ایران در سطح بین‌المللی است. تا اقدامات بعدی غرب در ایران از جمله بمباران را مشروع کند لذا نیروهای ضد انقلابی که به نام حقوق بشر چهره ایران در جهان را مخدوش می‌کنند عملاً در جهت تمهید جنگ دشمن علیه ایران اقدام می‌کنند.

★ ث. ایجاد ناراضیتی و آشوب خیابانی

تجربه نشان می‌دهد که مرحله دوم پروژه یوگوسلاوی زمانی آغاز شد که اعتراضات خیابانی و خشونت داخلی شدت گرفت. در ایران نیز، غرب آشکارا روی سازماندهی اعتراضات خیابانی، خشونت‌ورزی و آشوب حساب باز کرده است. اتفاقات پاییز ۱۴۰۱ نمونه بارزی از این سناریو بود. احیای همان آشوب‌ها پیش نیاز اصلی دشمن برای ادامه جنگ در ایران است.

★ ج. تلاش برای اجماع‌سازی بین‌المللی

همان‌طور که ناتو در دهه ۱۳۷۰ علیه صربستان اجماع ایجاد کرد، آمریکا و رژیم صهیونی امروز می‌کوشند اروپا و برخی کشورهای عربی را در ائتلاف فشار علیه ایران همراه کنند.

به این ترتیب، بسیاری از ابزارها و روش‌ها یکسان است و هدف هم یکی است و آن اینکه موانع ژئوپلیتیکی به نفع غرب از میان برداشته شود. بر همین اساس پر واضح است که سناریوی «یوگوسلاویزه کردن ایران» به واقع در در جریان است.

بخش سوم: چرا ایران یوگوسلاوی نیست

با وجود شباهت در اقدامات غرب و آمریکا علیه یوگوسلاوی و ایران، تفاوت‌های بنیادین میان این دو کشور سبب می‌شود که پروژه «یوگوسلاویزه کردن ایران» از اساس محکوم به شکست باشد. این تفاوت‌ها را می‌توان در چند محور کلیدی بررسی کرد:

★ الف. هویت تاریخی و ملی واقعی

یوگوسلاوی محصول توافقات سیاسی پس از جنگ جهانی اول بود. این کشور در ۱۹۱۸ به طور مصنوعی و با ادغام سرزمین‌هایی از امپراتوری‌های فروپاشیده شکل گرفت. در نتیجه، نه حافظه تاریخی مشترکی میان اقوام وجود داشت و نه زبان واحدی که آنان را به هم پیوند دهد. به همین دلیل، هنگام بروز بحران غرب ساخته، قومیت‌ها به راحتی راه جدایی پیش گرفتند. ایران اما برعکس، نمونه‌ای شاخص از یک ملت تاریخی است. از دوران هخامنشیان (۵۵۰ ق.م) تا امروز، نام «ایران» در حافظه جمعی مردم این سرزمین حضور داشته است. زبان فارسی به عنوان زبان مشترک اداری و فرهنگی، شبکه‌ای از ارتباط میان اقوام مختلف ایجاد کرده است. آثار ادبی و تاریخی همچون شاهنامه فردوسی یا گلستان سعدی، حافظه فرهنگی مشترکی ساخته که فراتر از قومیت‌هاست. تجربه‌های بزرگ تاریخی همچون مقاومت در برابر حمله مغول، صفویان در برابر عثمانی و دفاع مقدس، هویت ملی ایران را بارها بازتولید و تقویت کرده است. چنین سرمایه‌ای در یوگوسلاوی هرگز وجود نداشت.

★ ب. اقتصاد متنوع و مقاوم

اقتصاد یوگوسلاوی در دهه ۱۹۸۰ میلادی به شدت وابسته به وام‌های خارجی بود. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بارها هشدار داده بودند که این کشور در صورت عدم اصلاح ساختار اقتصادی، با ورشکستگی روبه‌رو می‌شود. صنایع بزرگ در دست دولت، کارایی پایینی داشت و نرخ بیکاری در سال ۱۹۸۹ میلادی برابر با ۱۳۶۸ خورشیدی به سرعت به بیش از ۱۵

درصد رسید. با شروع تحریم‌ها، اقتصاد یوگوسلاوی به سرعت فروپاشید و حتی قادر به تأمین کالاهای اساسی نبود. در مقابل، اقتصاد ایران اگرچه طی چهار دهه اخیر تحت شدیدترین تحریم‌های تاریخ بوده است، اما ایران توانسته است نوعی اقتصاد مقاومتی را شکل دهد و تاب‌آوری خود را در مقابل تحریم‌ها افزایش دهد. ایران دارای دومین ذخایر گاز طبیعی و چهارمین ذخایر نفت جهان است. صنایع متنوعی از پتروشیمی، فولاد، خودروسازی، داروسازی و کشاورزی گسترده دارد. بازار داخلی با بیش از ۸۰ میلیون جمعیت، مزیت بزرگی برای گردش تولیدات داخلی فراهم می‌کند. نمونه بارز تاب‌آوری ایران در دوره ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ بود که با وجود تحریم بانکی و نفتی، کشور از مسیر سقوط اقتصادی کامل نجات یافت و حتی برخی صنایع مانند پتروشیمی و فولاد رشد کردند. این توانایی برای ایجاد خودکفایی، تفاوتی بنیادی با وضعیت شکننده یوگوسلاوی دارد.

★ پ. توان نظامی و بازدارندگی

یکی از دلایل اصلی فروپاشی یوگوسلاوی، ضعف نظامی آن بود. ارتش خلق یوگوسلاوی که در دوران تیتو ساختاری قدرتمند داشت، پس از دهه ۱۹۸۰ با مشکلات مالی و سیاسی از هم پاشید. در جریان بمباران ناتو در سال ۱۹۹۹ میلادی برابر با ۱۳۷۸، صربستان نتوانست از حریم هوایی خود دفاع کند و زیرساخت‌های حیاتی‌اش در عرض چند هفته نابود شد. ایران امار چهار دهه اخیر به طور مستمر توان دفاعی و بازدارندگی خود را ارتقا داده است. برنامه موشکی ایران با بردهای متنوع، امکان هدف‌گیری پایگاه‌های آمریکا در منطقه و سرزمین‌های اشغالی در فلسطین را فراهم کرده است. توان پهپادی ایران در عملیات‌هایی مانند حمله به پایگاه عین‌الاسد در دی ۱۳۹۸ و عملیات‌های محور مقاومت در منطقه به اثبات رسیده است. علاوه بر این، ایران یک شبکه راهبردی از متحدان منطقه‌ای در لبنان، عراق و یمن دارد که عمق راهبردی کشور را چندین برابر کرده است. هیچ یک از این توان در جریان جنگ ۱۲ روزه به کارگیری نشد. ایران در جریان

جنگ ۱۲ روزه توان حمله به زیر ساخت های دشمن را به منصفه ظهور رساند و این توازن قدرت مانع از این شد که دشمن به سمت بمباران زیرساخت های حیاتی ایران برود. چنین ظرفیتی در یوگوسلاوی هرگز وجود نداشت.

★ ت. رهبری و انسجام سیاسی

در یوگوسلاوی، مرگ تیتو در ۱۹۸۰ برابر با سال ۱۳۵۹ خورشیدی خلأ بزرگی در قدرت ایجاد کرد. او تنها شخصیتی بود که می توانست اقوام مختلف را کنار هم نگه دارد. پس از مرگ او، شورای رهبری جمعی نتوانست ثبات ایجاد کند و رقابت میان رهبران قومی شدت گرفت. در نتیجه، کشور با تحریک خارجی از درون متلاشی شد.

در ایران اما رهبری سیاسی ساختارمند و مستحکم است. در طول چهار دهه، رهبران انقلاب امام خمینی و آیت الله خامنه ای بارها با تدابیر راهبردی، کشور را از بحران های بزرگ عبور داده اند. از مدیریت جنگ تحمیلی و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۷ تا مهار فتنه های سیاسی سال های ۱۳۷۸، ۱۳۸۸ و ۱۴۰۱ و دفاع میهنی در جنگ ۱۲ روزه، این تداوم و انسجام رهبری، امکان سوءاستفاده دشمن از خلأ قدرت را از بین برده است. ولایت فقیه در ایران در مسیر نهادینه شدن است.

★ ث. جریان های تجزیه طلب فاقد پشتوانه اجتماعی

در یوگوسلاوی، ملی گرایی افراطی صرب ها ریشه در قرن نوزدهم داشت و بر بستر تاریخی جنگ های بالکان شکل گرفته بود. این جریان پشتوانه اجتماعی وسیعی داشت و توانست در جنگ های کرواسی و بوسنی، ده ها هزار شبه نظامی مسلح سازمان دهی کند. قومیت های رقیب در بالکان نیز توانستند دست به بسیج اجتماعی بزنند و اینگونه با تحریک دشمن آتش جنگ داخلی شعله ور شد.

اما در ایران، جریان های تجزیه طلب کرد، بلوچ یا عرب فاقد چنین عقبه ای هستند. اکثریت اقوام ایرانی خود را بخشی از ملت ایران می دانند. انتخابات متعدد نشان داده است که مردم این مناطق مشارکت بالایی در

نظام سیاسی دارند. در جریان دفاع مقدس، هزاران رزمنده کرد، بلوچ، عرب و ترکمن دوشادوش دیگران از ایران دفاع کردند. بنابراین، برخلاف یوگوسلاوی، این جریان‌ها ظرفیت و تمایل به تبدیل شدن به محور جنگ داخلی را ندارند و تلاش‌های تجزیه‌طلبانه بیشتر محصول تحریکات خارجی است.

★ ج. ملی‌گرایی افراطی در ایران عقبه اجتماعی ندارد

در یوگوسلاوی، ملی‌گرایی افراطی صرب‌ها به یک جریان سیاسی قدرتمند بدل شد که توان بسیج اجتماعی و نظامی داشت. اما در ایران، جریان‌های ملی‌گرای افراطی چه در شکل پهلوی‌گرایی و چه در قالب قوم‌گرایی افراطی فاقد منطق گسیلگری اجتماعی هستند. پهلوی‌گرایی بیشتر گذشته‌گرایی موهوم است که از سوی رسانه‌های خارج‌نشین تبلیغ می‌شود، اما در داخل کشور عقبه قابل اعتنا ندارد و نمی‌تواند نیروی موثر در مناقشه داخلی باشد. قوم‌گرایی افراطی نیز به دلیل پیوندهای عمیق فرهنگی و تاریخی اقوام ایرانی با یکدیگر، نیز توان به میان کشیدن هویتی مرکز گریز و دیگر ستیز ندارند.

★ ج. حکومت ایران حکومت یک قومیت خاص نیست

در یوگوسلاوی، صرب‌ها عملاً ستون اصلی حکومت بودند و دیگر اقوام خود را تحت سلطه صرب‌ها می‌دیدند. همین احساس تبعیض، موتور محرک جدایی‌طلبی شد. اما حکومت ایران مبتنی بر یک قومیت خاص نیست. ساختار جمهوری اسلامی به‌گونه‌ای است که اقوام مختلف در مجلس، دولت و نیروهای مسلح حضور دارند. از رؤسای جمهور تا فرماندهان جنگ، چهره‌هایی از قومیت‌های گوناگون هستند که در امر حکمرانی مشارکت دارند و نقش‌آفرینی می‌کنند. این مشارکت گسترده، مانع شکل‌گیری احساس تبعیض ساختاری شده است. فارسی در ایران یک زبان مشترک است و کشور تحت حکمرانی یک قومیت نیست.

★ خ. سیاه‌نمایی علیه ایران بر ساخت رسانه‌ای است و سیاهی دشمن یک واقعیت تاریخی

در یوگوسلاوی، کشتارهای قومی مانند سربرنیتسا در ۱۹۹۵ میلادی برابر با ۱۳۷۴ خورشیدی واقعیتی انکارناپذیر بود که تصاویر و اسناد آن در رسانه‌ها منتشر شد. همین واقعیت، دستاویزی برای مشروع جلوه دادن مداخله ناتو بود.

اما در ایران، بسیاری از اتهام‌های مطرح‌شده علیه نظام سیاسی حاکم بر ایران بر ساخت رسانه‌ای است. روایت‌هایی مانند «سرکوب خونین» یا «کشتار گسترده» برای جمهوری اسلامی قابل طرح و پذیرش نیست. سیاه‌نمایی‌های رسانه‌ای یک هدف اصلی را دنبال می‌کند و آن مشروعیت‌زدایی از نظام در افکار عمومی جهان و داخل برای مشروع نشان دادن مداخلات نظامی است. در شرایط حاضر به دلیل نسل‌کشی رژیم صهیونی در غزه و حمایت آمریکا از آن این دو هیچ مشروعیت بین‌المللی برای اقدام علیه ایران ندارند. غرب چهره دموکراسی خواه دهه ۹۰ در جنگ با یوگوسلاوی را دیگر امروز ندارد لذا مشاهده کردیم که در جنگ ۱۲ روزه آمریکا و رژیم صهیونی علیه ایران افکار عمومی جهانی به نفع ایران بود.

مجموع این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که بنیان‌های هویتی، اقتصادی، نظامی و سیاسی ایران به‌گونه‌ای است که امکان تکرار سناریوی یوگوسلاوی وجود ندارد. یوگوسلاوی کشوری بود با هویت ساختگی، اقتصادی شکننده، ارتشی ضعیف و رهبری از هم پاشیده. ایران اما ملتی تاریخی، دارای اقتصاد متنوع، توان بازدارندگی بالا، تحت رهبری مستحکم و با انسجام اجتماعی مثال‌زدنی است. به همین دلیل، پروژه غرب برای «یوگوسلاویزه کردن ایران» نه تنها فاقد شانس موفقیت است، بلکه می‌تواند با هوشیاری ملی و تقویت ساختارهای داخلی، به فرصتی برای انسجام بیشتر ملت ایران تبدیل شود. غرب امروز مانند جنگ یوگوسلاوی اهداف ژئوپلیتیک دارد و تغییر جغرافیای منطقه و تجزیه ایران را جست و جو می‌کند اما ایران امروز هیچ شباهتی به یوگوسلاوی ندارد.

بخش چهارم: چه باید کرد؟

برای مقابله با پروژه یوسلاویزه کردن ایران باید مجموعه سیاست هایی را در چند محور در دستور کار قرار دهد:

۴ الف. محور اقتصادی: تاب آوری و پیش دستی

« الف ۱. تحقق اقتصاد مقاومتی واقعی: کاهش وابستگی به نفت، تمرکز بر صنایع دانش بنیان، پتروشیمی، کشاورزی هوشمند، معدن و زنجیره ارزش داخلی.

« الف ۲. ایجاد سپر مالی ملی: گسترش پیمان های پولی دوجانبه و منطقه ای با چین، روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی برای دورزدن تحریم های دلاری.

« الف ۳. افزایش تاب آوری اجتماعی در برابر تحریم ها: اصلاح نظام یارانه ای و توزیع هوشمند منابع برای اقشار آسیب پذیر تا تحریم ها نتوانند نارضایتی اجتماعی انباشته ایجاد کنند.

« الف ۴. شفافیت اقتصادی و مبارزه واقعی با فساد: فساد داخلی می تواند همان نقشی را ایفا کند که بحران اقتصادی در یوگوسلاوی ایفا کرد.

۴ ب. محور اجتماعی و فرهنگی: بازتولید انسجام ملی

« ب ۱. تقویت هویت ایرانی - اسلامی: تولید محتوای فرهنگی، آموزشی و رسانه ای که بر تاریخ مشترک، مقاومت ملی و پیوند اقوام ایرانی تأکید کند.

« ب ۲. مدیریت هوشمند اقوام و مذاهب: تقویت مشارکت نخبگان قومی و مذهبی در حکمرانی (استانداران، نمایندگان مجلس، کابینه) برای جلوگیری از شکل گیری احساس تبعیض.

« ب ۳. توانمندسازی مناطق مرزی: سرمایه گذاری در توسعه پایدار سیستان و بلوچستان، کردستان، خوزستان و آذربایجان شرقی برای بستن دستاویز دشمن در تحریک قومیت ها.

« ب.۴. ارتقای سواد رسانه‌ای: آموزش عمومی برای مقابله با جنگ شناختی و روایت‌های جعلی در میان آحاد جامعه.

« ب.۵. تاکید بر دشمن شناسی: مرزبندی با دشمن باید به عنوان دستور کار اصلی سیاست داخلی دنبال شود. همه جریان‌های سیاسی باید امریکا و رژیم صهیونی را به عنوان دشمن شناسایی کنند.

۴. پ. محور امنیتی - نظامی: بازدارندگی چندسطحی

« پ.۱. تقویت توان بازدارندگی سخت: توسعه مستمر برنامه موشکی و پهپادی، افزایش پوشش پدافند هوایی و نمایش توانایی ضربه متقابل علیه دشمنان منطقه‌ای.

« پ.۲. مدیریت هوشمند اعتراضات داخلی: تمایز میان مطالبات اجتماعی واقعی و پروژه‌های آشوب هدایت شده. پاسخ نرم و اجتماعی به مطالبات و برخورد قاطع با خشونت سازمان یافته.

« پ.۳. رصد و خنثی سازی شبکه‌های نفوذ و تجزیه طلبی: تمرکز اطلاعاتی بر شبکه‌های مرتبط با سرویس‌های بیگانه و گروه‌های مسلح مرزی.

« پ.۴. افزایش توان جنگ شناختی: سازماندهی جبهه رسانه‌ای متحد داخلی و منطقه‌ای برای روایت سازی فعال و نه صرفاً دفاعی.

۴. ت. محور دیپلماسی: شکستن اراده غربی

« ت.۱. دیپلماسی فعال چندجانبه: ایجاد بلوک‌های همکاری با روسیه، چین، هند و اعضای بریکس و شانگهای برای توازن سازی در برابر اجماع غرب.

« ت.۲. ایجاد آگاهی در افکار عمومی غرب: ایجاد شکاف در افکار عمومی غربی (به ویژه پس از جنگ غزه) برای بی اعتبار کردن روایت‌های ضدایرانی.

« ت.۳. تثبیت جایگاه منطقه‌ای ایران: تبدیل محور مقاومت به یک سازوکار سیاسی-امنیتی پایدار و نه فقط نظامی؛ تشکیل پیمان نامه‌های امنیتی و نظامی منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای

«ت. ۴. دیپلماسی عمومی و نرم افزار قدرت: حضور فعال در عرصه های علمی، فرهنگی، ورزشی و فناوری برای تقویت تصویر ایران به عنوان یک «ملت تاریخی پایدار» در برابر روایت «کشور بحران زده».

«ت. ۵. ارسال پیام اقتدار به کشورهای غربی: دشمن باید خلل ناپذیری اراده سیاسی ایرانیان را عمیقاً درک کند. درک قدرتمندی ایران در تصمیمات ظرف.

بخش پنجم: نتیجه گیری

جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونی و آمریکا علیه ایران در تابستان ۱۴۰۴ را می توان نقطه عطفی در مواجهه آمریکا و رژیم صهیونی با ایران دانست؛ حادثه ای که نشان داد ابزار «قدرت سخت» دشمن دیگر توان تعیین کننده ای برای تغییر معادلات در ایران ندارد. اما همان گونه که تجربه یوگوسلاوی و بسیاری از نمونه های دیگر در دهه های اخیر نشان داده اند، ناکامی در عرصه نظامی به هیچ وجه به معنای عقب نشینی استراتژیک غرب نیست، بلکه به عکس، آغاز دوره ای جدید از دشمنی ها با بهره گیری از راهبردهای ترکیبی و چندلایه است. از این منظر، نظریه «جنگ ترکیبی» که توسط تحلیلگران نظامی ناتو مطرح شده، به خوبی وضعیت کنونی را توضیح می دهد. جنگی که مرز میان جنگ سخت و نرم، نظامی و غیرنظامی، رسانه و میدان نبرد را درهم می آمیزد و با فرسایش تدریجی ساختارها، اهداف ژئوپلیتیکی را پیگیری می کند.

اما در همین جا باید تفاوتی بنیادین را میان ماجرای «یوگوسلاوی» و داستان «ایران» برجسته کرد. یوگوسلاوی کشوری بود با هویت ملی شکننده و مصنوعی، اقتصادی ورشکسته و ساختاری سیاسی متکی به کاریزمای فردی تیتو. مرگ او عملاً چسب اجتماعی کشور را از هم گسست و مسیر فروپاشی را هموار کرد. ایران اما، به تعبیر بندیکت اندرسون در نظریه «جماعت های تصویری»، یک ملت تاریخی است که طی قرون متمادی در تخیل و حافظه جمعی مردم این سرزمین زاده و بازتولید شده است. ایران نه محصول توافقات ژئوپلیتیک قدرت های خارجی، بلکه نتیجه پیوستگی تمدنی، زبانی و تاریخی

است. این تفاوت بنیادی، مانع اصلی برای تحقق پروژه «یوگوسلاویزه کردن ایران» است.

از منظر نظریه «وابستگی متقابل پیچیده» رابرت کیوهن و جوزف نای، باید توجه داشت که ایران برخلاف یوگوسلاوی، در شبکه‌ای از روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار دارد که امکان انزوای کامل آن را دشوار می‌سازد. ایران نه تنها دارای عمق راهبردی در محور مقاومت است، بلکه از نظر انرژی، ژئوپلیتیک و بازار مصرف جایگاهی دارد که حتی رقبای غرب مانند چین و روسیه را در صف مخالفان تجزیه یا فروپاشی آن قرار می‌دهد. همین وابستگی‌ها، هزینه مداخله تمام عیار غرب را چند برابر کرده است.

از سوی دیگر، تجربه‌های چهار دهه اخیر ایران نشان داده که فشار خارجی، بیش از آنکه انسجام ملی را تضعیف کند، به تقویت آن منجر می‌شود. نظرگاه «تهدید خارجی به مثابه عامل انسجام» در دانش سیاست به خوبی توضیح می‌دهد که چگونه در شرایط بحرانی، نیروهای اجتماعی درون کشور گرایش بیشتری به همبستگی و حمایت از حکومت پیدا می‌کنند. جنگ تحمیلی دهه ۶۰، تحریم‌های فلج‌کننده دهه ۹۰ و حتی اعتراضات اخیر، هر بار این واقعیت را بازتاب داده‌اند. بنابراین پروژه‌ای که قرار است انسجام ایران را بشکند، در عمل می‌تواند انسجام تازه‌ای بسازد.

با این همه، نباید ساده‌انگار بود. «یوگوسلاویزه کردن ایران» گرچه به معنای فروپاشی کامل قابل تحقق نیست، اما می‌تواند در قالب جنگ روانی، تحریم‌های شدیدتر، فشارهای حقوق بشری و تحریک قومیت‌ها، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی زیادی بر کشور تحمیل کند. نظریه «فرسایش استراتژیک» به خوبی این وضعیت را توضیح می‌دهد. در این وضعیت هدف نه پیروزی سریع، بلکه تخلیه تدریجی توان و اراده طرف مقابل است. غرب، پس از ناکامی در جنگ ۱۲ روزه، دقیقاً به این مسیر روی آورده است.

بنابراین، پاسخ ایران نمی‌تواند صرفاً دفاع نظامی یا مقاومت منفعلانه باشد. ایران برای ناکام گذاشتن پروژه غرب باید چهار محور کلیدی را دنبال کند:

« نخست، تقویت تاب‌آوری اقتصادی و پیشبرد واقعی «اقتصاد مقاومتی» برای کاهش آسیب‌پذیری.

« دوم، بازتولید هویت ملی در قالبی که هم به سرمایه‌های تاریخی و فرهنگی متکی باشد و هم پاسخگوی نیازهای نسل جدید.

« سوم، توسعه دیپلماسی فعال برای شکستن اجماع‌سازی غربی و بهره‌گیری از تضادهای درون سیستمی قدرت‌های جهانی.

« چهارم، توسعه توان دفاعی و نظامی برای بازسازی توان بازدارندگی خود در برابر دشمنان جسور و گستاخ.

تجربه یوگوسلاوی هشدار است، اما نه سرنوشتی محتوم. همان‌طور که نظریه عاملیت در روابط بین‌الملل یادآور می‌شود، ساختارها تعیین‌کننده مطلق نیستند و کنشگری هوشمندانه می‌تواند حتی در سخت‌ترین شرایط مسیر متفاوتی بیافریند. ایران اگر بتواند در برابر فشارهای ترکیبی غرب با کنشگری خلاق، انسجام درونی و هوشمندی راهبردی عمل کند، نه تنها از دام پروژه یوگوسلاویزه‌سازی خواهد گریخت، بلکه این فشارها را به فرصتی برای تثبیت موقعیت ژئوپلیتیک خود در نظم جهانی آینده بدل خواهد ساخت.

اینک، پس از جنگ ۱۲ روزه، مسئله اصلی ایران نه صرفاً مقاومت، بلکه چگونگی تبدیل تهدید به فرصت است. فرصتی برای آنکه نشان دهد برخلاف یوگوسلاوی، ملتی تاریخی با توان بازدارندگی، اقتصاد مقاوم و رهبری مستحکم رانمی‌تواند با ابزارهای فرسایشی شکست داد.

با ناکامی آمریکا و رژیم صهیونی در جنگ ۱۲ روزه علیه ایران، بسیاری تصور کردند پرونده فشارهای غرب علیه ایران به انتها رسیده است، اما تاریخ چیز دیگری می‌گوید. همان‌طور که یوگوسلاوی پس از بمباران‌های ناتو فرو نریخت، بلکه در دالانی از فشارهای اقتصادی، رسانه‌ای و سیاسی به تجزیه کشیده شد، ایران نیز امروز در آستانه مواجهه با پروژه‌ای مشابه قرار دارد: «یوگوسلاویزه کردن ایران».

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

تسنیم
خبرگزاری
Tasnim
News Agency

گزارش راهبردی